

یادداشت

نگاهی به فیلم «پریسا» به کارگردانی محمدرضا رحمانی

به هدر رفته

یاسمن خلیلی‌فرد

● اسیدپاشی موضوعی است که تاکنون بارها دستمایه ساخت فیلم‌های مختلفی قرار گرفته است؛ شاید شاخص‌ترین و به‌یادماندنی‌ترین آنها «لاتوری» باشد. پرداختن به چنین موضوعی به خودی خود دشواری‌هایی را به فیلم‌ساز تحمیل می‌کند و بسته به آنکه نویسنده از چه منظری به این پدیده بنگرد و از چه روایت‌پردازی برای طرح داستان‌ش استفاده کند، این مسیر می‌تواند دشوارتر هم بشود. «پریسا» اما فیلمی است که با نگاهی سطحی و نه‌چندان عمیق به مقوله اسیدپاشی می‌پردازد، فیلم‌نامه‌ای دارد که مناسبات اجتماعی و شرایط زیستی آدم‌های قصه‌اش را نمی‌شناسد و نمی‌کوشد تا با آسیب‌شناسی اجتماعی و به‌عنوان یک معضل و پدیده خفیر اجتماعی با مسئله انتخابی‌اش برخورد کند، به همین جهت درام موفق نمی‌شود مخاطب را آن‌طورکه انتظار می‌رود تحت تأثیر قرار دهد. درواقع طرف انتخابی فیلم‌ساز برای طرح درام بسیار کوچک‌تر و کم‌ظرفیت‌تر از مسئله بزرگی است که به سراغش رفته است.

انتظار می‌رود فیلمی که راجع به اسیدپاشی ساخته شده است، از حیث فیلم‌نامه ی‌قدرت و هدفمند جلو برود و یک روایت‌بندی مرحله‌بندی‌شده داشته باشد اما عناصر درام منظم چیده نشده‌اند. درام کشش کافی و متقاعدکننده‌ای ندارد، لحن آن ماسیده است و تعلیق‌هایش به قدر کافی تکان‌دهنده نیستند. ضمن آنکه الگوی روایی مبتنی بر ساختار روایت‌های متقاطع جوری است که انگار آدم‌های دو روایت به زور به هم ربط داده شده‌اند.



باید دید هدف فیلم‌ساز از ساخت فیلم طرح کدام یک از این دو مسئله بوده است؛ تبعاتی که اسیدپاشی بر زندگی زن جوان بر جا می‌گذارد یا تعقیب‌وگریزها برای کشف عامل اسیدپاشی. درواقع این مهم است که بدانیم قصد فیلم‌ساز از نویسنده پرداختن به کاری در ژانر معمایی/پلیسی بوده است یا قصد داشته‌اند فیلمی نزدیک به حوزه جامعه‌شناسی و روان‌شناسی بسازند؛ چراکه انتخاب هریک از این دو مسیر فیلم را به جتنی مجزا سوق می‌دهد و به لحاظ سبک، متن، ساختار و ژانر کاری متفاوت از آب درمی‌آید. اما درنهایت هرکدام از اینها را به‌عنوان هدف اصلی فیلم‌ساز در نظر بگیریم، در نیل به آن ناکام مانده است و نباید مشکل بزرگ درام همین باشد که ژانر و پیرنگ اصلی در اثر مشخص نمی‌شود و مخاطب تا انتهای فیلم در این باتلاقی‌هایی بی‌ماند که فیلم‌نامه بر چه پایه‌ای بنا شده است؟ همین باتلاقی‌ها بر پیکره اثر آسیبی غیرقابل‌اغماض برجا گذاشته است. در مسیر پیشرفت داستان می‌بینیم که نه قرار است به عمق آسیب‌های روانی، فردی و اجتماعی اسیدپاشی ببر زندگی زن جوان پرداخته شود و نه با تزییری معمایی و جذاب روبه‌رو هستیم که قرار است در آن پلیس عامل اسیدپاشی را پیدا کند البته درنهایت این اتفاق رخ می‌دهد اما بدون هیچ جذابیت و تعلیقی و به آسان‌ترین شکل ممکن). مخاطب حتی آن‌قدر با ابعاد مختلف تنش‌های آدم‌های داستان معین نمی‌شود که بتواند به دنبال شخصیت‌ها ورود کند و از انگیزه‌ها، تصمیمات و بحران‌های درونی‌شان باخبر شود و بدتر آنکه تماشاگر نمی‌تواند با هیچ‌یک از شخصیت‌های داستان همذات‌پنداری کند.

همان‌طورکه پیش‌تر نوشتم، عناصر درام در جای درست خود قرار نگرفته‌اند و بعضاً با ضعف‌های بسیاری همراه‌اند. برای مثال گره‌افکنی و گره‌گشایی فیلم هردو آن‌قدر سست و ماسیه‌داند که مخاطب را حتی به آستانه تعلیق هم نمی‌رسانند. منطق روایی جفت‌وبست درستی ندارد و انگیزه شخصیت‌ها تا انتهای فیلم مشخص نمی‌شود. مثلث عشقی بسیار خادمدستانه طراحی شده است و ماجرای عشق دختر ثروتمند (مارال فرجاد) به مرد جوان (عباس غزالی) که عاشق پریسااست، نخ‌نما و تکراری است.

به نظر می‌رسد مسئله اسیدپاشی تنها قصد داشته است به درونمایه یا طرح مسئله اسیدپاشی بپردازد اما در زمینه روایت‌رویی با زوایای مختلف آن درست‌عمل نمی‌کند. درواقع دنیای فیلم شکل نمی‌گیرد و در حد طرحی کلی باقی می‌ماند که به هر بخش از مسئله کلی خود ناخنکی می‌زند و از آن عبور می‌کند و همین باعث می‌شود فیلم کمترین میزان کشش را برای مخاطب ایجاد کند.

انتخاب بازیگران می‌توانست بهتر باشد؛ اگرچه شخصیت‌ها آن‌قدر منفعل‌اند که حتی بهترین بازیگران نیز نمی‌توانند کمکی به بهبود آن بکنند اما در همین شرایط فعلی نیز به نظر می‌رسد از پتانسیل درونی بازیگران به‌درستی بهره گرفته نشده و برای مثال نقشی که می‌توانست برک بریده کارنامه «ترلان پروانه» باشد، به یکی از معمولی‌ترین نقش‌های او بدل می‌شود و بازیگران دیگر مانند شقایق فراهانی، صحرا اسداللهی، بهاره افشاری و ... نیز در حد شخصیت‌های فرعی متوسطی با بازی‌های متوسط باقی می‌مانند.

شرق: عباس سلیمی‌نمین، مدیر دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران، یادداشتی خطاب به محسن امین‌زاده نوشته و در اختیار روزنامه «شرق» قرار داده است. او در این متن نوشته است: آقای محسن امین‌زاده، هرچند لایب به دلایل قانع‌کننده‌ای برای خودتان ترجیح داده‌اید پاسخ نامه‌ام را که خطاب به شما در روزنامه سازندگی مورخ سی‌ام شهریور به چاپ رسیده، غیرمستقیم عرضه دارید، اما پایبندی به آنچه از آن به‌وفور سخن می‌گویم (ضرورت گفت‌وگو) و مدعی آنیم، موج‌تر به نظر می‌رسد؛ از این‌رو توضیحاتم را خطاب به شما ارائه می‌دهم. ابتدا از ورودتان به بحثی دوسویه که می‌تواند بهره‌مندی از تجربیات تاریخی را سهل‌تر نماید، سپاسگزارم؛ هرچند در آن برخی اصول ابتدایی در تعاملات بین دو آشنای قدیمی با دیدگاه‌های غیرهمگون لحاظ نشود.

جناب آقای امین‌زاده! برخلاف منظره قلمی بنده و شما در سال ۱۳۹۸ خ. در همین موضوع افغانستان که طی آن دو طرف در چهار دور، مستندات و ادعاهای خود را ارائه دادیم، در این مطلب ترجیح داده‌اید در قالب روزشماری گزینشی و بدون منبع و مأخذ به نتیجه مورد نظراتان نزدیک شوید؛ البته با این توضیح که: «آنچه در اینجا آمده بخشی از خبرهای منتشره است. صحت همه خبرها قابل تأیید نیست، اما در مجموع فضای افکار عمومی نسبت به عملکرد ایران در افغانستان را ترسیم می‌کند». نباید انتظار داشته باشید توسل به این شیوه، آن‌هم از سوی کسی که توصیفات فوق‌العاده‌ای در مورد خود و همفکرانش دارد، برای بنده قابل پذیرش و هضم باشد. ارائه ملغمه‌ای از مطالب موثق و غیرموثق بدون متمایزکردن آنها از یکدیگر چه نتیجه و حاصلی جز سخت‌ترکردن تشخیص حقیقت خواهد داشت؟

اجازه بدهید بررسی دقیق‌تر جوابیه‌تان را با مروری بر مقدمه‌ای که بر روزشمار پرده اول نگاشته‌اید پی بگیریم، آنجا که می‌نگارید: «به دنبال قتل عام پرسنل کنسولگری ایران در مزارشریف توسط طالبان در سال ۱۳۷۷، اصولگرایان معتقد به جنگ با طالبان بودند. وزارت خارجه دولت اصلاحات در پی مجازات گروهِ طالبان بدون جنگ بود. نتیجه کار وزارت خارجه با همکاری سایر نهادها، مجازات طالبان و حذف این ماجراجویان خطرناک از قدرت در افغانستان و بر سر کار آمدن دولت مجاهدین افغانستان بود. این تحول علاوه بر پیروزی مردم افغانستان، منجر به اقتدار بین‌المللی ایران و ایجاد فرصت‌های سیاسی و اقتصادی برای این منطقه نیز شد. این وضعیت با موفقیت تا سال ۱۳۸۴ تداوم داشت» (روزنامه سازندگی، ۱۱ مهرماه ۱۴۰۰، مقاله اصلاح‌طلبان، اصولگرایان و طالبان در دو پرده).

چند نکته در این زمینه قابل تأمل خواهد بود: ۱- با قاطعیت مسئولیت قتل عام دیپلمات‌های ایرانی را متوجه طالبان می‌کنید و در روزشمار پرده اول می‌نویسید: «۲۸ مرداد پی‌اچ‌اچ در دیپلمات ایرانی در مزارشریف که موفق به فرار شده در مشهد گفته که بقیه افراد توسط طالبان شهید شده‌اند» (همان). باید عرض کنم آقای الله‌مدد شاهشون، تنها بازمانده کنسولگری ایران در مزارشریف، در هیچ‌کجا ادعای شما را تأیید نمی‌کند، بلکه بعکس، عوامل ISI پاکستان یعنی سپاه ضابطه را مجری این جنایت معرفی می‌کند؛ ازجمله در مصاحبه با خبرنگاری دانشجویان ایران به‌صراحت می‌گوید: «وقتی ترکیب این گروه آمدند معلوم بود که گروهی جدا از طالبان هستند. مأموریتی داشتند؛ انجام دادند و سریع آنجا را ترک کردند... وقتی به وزارت خارجه رسیدم هم این موضوع را اعلام کردم. در بازگشت چند جا درباره این موضوع توضیح دادم. صحبت‌هایم آن‌قدر شفاف بود که آنها قانع شدند... ولی از همان زمان که گفتف این کار از سوی پاکستان انجام شده است سانسور شدم» (ایسنا). مصاحبه حمیده صفامنش با تنها بازمانده جنایت تروررستی کنسولگری ایران در مزارشریف در حاشیه اکران اولین فیلم سینمایی ساخته‌شده در این ارتباط به نام «مزارشریف»، ۹۳/۱۱/۲۷.

جناب آقای امین‌زاده! معلوم می‌شود که همکاران شما یعنی همان «متخصصان و خردمندان توانمند و شجاع حوزه سیاست خارجی در وزارت خارجه» تا چه میزان توانسته‌اند جناب‌عالی را از واقعیت‌ها دور نگه دارند. البته اگر برای شهید زنده این جنایت وقتی اختصاص می‌دادید، هرگز همکاران شجاعتان نمی‌توانستند این‌گونه برایتان صحنه‌پردازی کنند و کشور را به سوی جنگ با طالبان سوق دهند.

۲- گزاره کلی‌ای که به کار گرفته‌اید یعنی اینکه «اصولگرایان معتقد به جنگ با طالبان بودند» در فرازهایی از همین مطلب نقض می‌شود؛ آنجا که می‌گویید: «ربیی در گزارش جدانگاه‌ای برای رهبری، فضای بحث‌ها و مخالفت شدید سرلشکر شهسبازی رئیس ستاد ارتش و سردار باقری معاون اطلاعات و عملیات ستاد کل را نیز گزارش می‌کند» (روزنامه سازندگی، ۱۱ مهر ۱۴۰۰). وقتی

شخصیت‌های برجسته‌ای از نیروهای مسلح به‌ویژه از سپاه همچون سردار محمدحسین باقری مخالف جنگ با طالبان بوده است، این گزاره کلی نقض می‌شود. صرفاً می‌توانستید ادعا کنید «برخی» اصولگرایان این گونه معتقد بودند. شما در مکتوب سال ۱۳۹۸ خود مرا نیز از طرفداری از جنگ مستثنا می‌کنید و نوشته‌اید: «در عین حال نگرانی آقای سلیمی‌نمین در مورد احتمال تلاش کشورهای دیگر برای کشاندن ناخواسته ایران به درگیری نظامی و جنگ و ماجراجویی، موضوعی است که در این زمینه نیز حساب ایشان را از ماجراجویان دولت پنهان متمایز می‌کند» (روزنامه سازندگی، شماره ۲۵، ۴۲، تیر ۱۳۹۸).

بنابراین با چنین مصادیقی که حکم کلی را نقض می‌کند، نمی‌توانید طیف رقیب سیاسی‌تان را متهم به جنگ‌طلبی کنید. به علاوه، شما برای جنگ‌طلب جلوه‌گرکردن اصولگرایان به ادعاهایی متوسل می‌شوید که کاملاً خلاف واقع و تحریت سیاسی است. برای نمونه، در روزشماری می‌نویسید: «۲۷ مرداد احمدشاه مسعود برای طراحی حمله مشترک به هرات، به تهران آمده است. از وزارت خارجه کسب نظر و تکلیفی نشده است. مذاکرات فرماندهان سپاه و مسعود با حضور فعال آقای بروجدی و لاریجانی دنبال می‌شود» (همان) و در روزشماری دیگر می‌نگارید: «۲۸ مرداد - به جلسه مهم دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی، با حضور

وزرای کشور، دفاع و اطلاعات، فرماندهان عالی نظامی و رئیس صداوسیما دعوت شد.م. از جزئیات سیاسی و اقتصادی این منطقه‌های سپاه و احمدشاه مسعود اطلاع نداشتیم» (همان). در این فراز این‌گونه انمود شده که اصولاً اصلاح‌طلبان در جریان مذاکرات با احمدشاه مسعود نبوده‌اند و این ارتباطات خارج از ضوابط رسمی بوده است؛ درحالی‌که خاطرات آقای علی ربیعی، یکی از اصلاح‌طلبان مطرح، از بحث‌های دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی خلاف این

ادعا را مطرح می‌کند: «دوستان مختلف بودند؛ از وزارت خارجه، سپاه، ارتش، اطلاعات، بخش‌های سیاسی و تصمیم‌گیران اساسی بودند. دو دیدگاه وجود داشت. برای ما سخت بود. به یاد دارم آن شب احمدشاه مسعود هم آمد.

س- به تهران آمد؟
بله، به تهران و نزد من آمد. احمدشاه مسعود گزارشی داد که اگر نایبید هرات، کل آنجا دست طالبان خواهد افتاد. هیچی باقی نمانده است. این جمله‌ای است که احمدشاه مسعود بیان کرد. من هم انعکاس دادم» (سایت وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، ۹۵/۱/۱۹). بنابراین اولاً آقای علی ربیعی مجبور مذاکره با احمدشاه مسعود بوده است، ثانیاً وی مشروح مذاکرات با این شخصیت افغان را به جلسه دبیرخانه ارائه می‌کند؛ البته روایت دیگری نیز وجود دارد که احمدشاه مسعود در جلسه دبیرخانه نیز حضور می‌یابد. به‌هرحال، ادعای بی‌اطلاعی شما و دوستانتان از گفت‌وگوها با این فرمانده افغانستانی کاملاً بی‌اساس و خلاف واقع است.

۳- در جمله پایانی این مقدمه، حذف طالبان در سال ۱۳۸۰ را نتیجه تدابیر خود می‌دانید: «وزارت خارجه دولت اصلاحات درپی مجازات گروه طالبان بدون جنگ بود. نتیجه کار وزارت خارجه با همکاری سایر نهادها، مجازات طالبان و حذف این ماجراجویان خطرناک از قدرت در افغانستان و بر سر کار آمدن دولت مجاهدین در افغانستان بود.»

لطفاً به جوانانی که آن دوران را درک نکرده‌اند بفرمایید که آیا طالبان با حمله نظامی و برنامه اشغالگرانه آمریکا از شهرها به‌کوه‌ها پناه برد یا با تدابیر بدون جنگ اصلاح‌طلبان؛ و اصولاً اشغال افغانستان را این‌گونه که از این جمله برمی‌آید مثبت می‌دانید. اشغال افغانستان و سپس عراق

سیاست . هنر

نقد سلیمی‌نمین به مواضع دولت‌های ایران در رابطه با افغانستان

مجادله بر سر نقش طالبان



چگونه بدون توجه به اهداف پنهان آن متاثر از تدابیر غیرجنگي! اصلاح‌طلبان رونمایی شده است؟ ظاهراً فراموش کرده‌اید که در همان ایام در نامه ۱۲۷ نماینده اصلاح‌طلب مجلس ششم به رهبری، این قداره‌بندی بوش پسر و لشکرکشی به دو کشور مسایه ایران با هدف تغییر نقشه ژئوپلیتیک منطقه ذکر شده است: «اما شاید دوره کنونی از این لحاظ بی‌مانند باشد که شکاف سیاسی و اجتماعی با تهدید خارجی و برنامه آشکار دولت ایالات متحده آمریکا (به‌عنوان قدرتی که در برابر خود مانعی نمی‌بیند) برای تغییر نقشه ژئوپلیتیک منطقه هم‌زمان شده و نظام ناچار به کنش و واکنشش در برابر این برنامه است» (کتاب نگاش به درون، نشر دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران، چاپ دوم، ص ۷).

پرداختن به این ادعا و مواضع برخی اصلاح‌طلبان تندرو در ارتباط با قداره‌بندی بوش پسر، خود بحث مستقلی را طلب می‌کند؛ لذا عجالتاً قضاتو در مورد این ادعای شما را در همین حد به اهل اندیشه وامی‌گذاریم.

اما در مورد مصوبه شورای عالی امنیت ملی و پنهان‌کردن مواضع دولت اصلاح‌طلب پیرامون طالبان، ادعاهایی را مطرح می‌کنید که صرفاً می‌توان وارونه‌سازی تاریخ نام نهاد. در روزشماری می‌نویسید: «۲۷ مرداد- احمدشاه مسعود در مذاکره با سپاه و سایر نظامیان، خواهان تصرف هرات در حمله مشترک و با پشتیبانی سلاح‌های سنگین سپاه می‌شود. پیشنه‌ها با حمایت فعال آقایان رحیم صفوی، لاریجانی، بروجردی، شجاعانی در دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی تصویب و گزارش آن توسط آقای ربیعی برای مقام رهبری ارسال می‌شود...»

۲۸ مرداد- پاسخ رهبری سحرگاه واصل می‌شود. ایشان در پاسخ با عبارت: «ما وارد این باتلاق نخواهیم شد»- تصریح می‌کنند که ورود نیروهای مسلح ایران به باتلاق افغانستان مجاز نیست ولی تدبیر دیگر انجام شود»

(روزنامه سازندگی، ۱۱ مهرماه ۱۴۰۰).

در این زمینه باید گفت: اولاً مذاکرات نمایندگان مدعو دبیرخانه صرفاً جنبه جمع‌آوری نظرات و دیدگاه‌های نهادهای تعیین‌کننده پیرامون موضوعات در دستور کار را دارد. ثانیاً مصوباتی که به رهبری منعکس می‌شود و بدون تأیید ایشان قابل اجرا نخواهد بود، مربوط به شورای عالی امنیت ملی است. ثالثاً ترکیب شورای عالی امنیت ملی (رئیس‌جمهوری، دو نفر نماینده رهبری، رئیس قوه مقننه، رئیس قوه قضائیه، وزرای خارجه، دفاع، اطلاعات، کشور، معاون رئیس‌جمهوری و رئیس برنامه و بودجه و در نهایت رئیس ستاد نیروهای مسلح) به‌گونه‌ای است که چنین موضوعی بدون نظر مثبت دولت اصلاحات هرگز به تصویب نمی‌رسد.رباعاً آقای روحانی طرحی چهارمرحله‌ای ارائه می‌دهد که شما کاملاً از موافقت دولت اصلاح‌طلب با آن مطلع هستید، اما هرگز اشاره‌ای به آن ندارید. بنده نیز از حد یادآوری فراتر نمی‌روم. جناب آقای امین‌زاده! شما به وارونه‌سازی روایت

آقای علی ربیعی از مسئولان بلندپایه دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی بسنده نمی‌کنید، بلکه فراتر رفته و برای کتمان حقیقت مسائلی را مطرح می‌کنید که پذیرش آن دور از ذهن است. آیا چهار شخصیتی که از آنان یاد می‌کنید، می‌توانستند منشأ تصویب موضوع یا چنین حساسیتی باشند، حال آنکه اصولاً دو نفر از نام‌برداران، عضو شورای عالی امنیت ملی نبودند؟ آنچه رهبری به‌سرعت آن را وتو کردند، مصوبه شورای عالی امنیت ملی بود. ممکن است برخی اصلاح‌طلبان با جنگ با طالبان مخالف و برخی اصولگرایان موافق بوده باشند، اما بی‌تردید با توجه به اکثریت‌داشتن اصلاح‌طلبان، بدون نظر مثبت آنان جنگ با طالبان به تصویب نمی‌رسید.

شما برای صلح‌طلب نشان‌دادن اصلاح‌طلبان (که موارد نقض آن در چند دهه گذشته بسیار است) علاوه بر تغییر محتوای اظهارات اصلاح‌طلبانی مانند آقای علی ربیعی، روایت برخی از همفکران خود را که در تعارض صریح با ادعایاتان است، حذف می‌کنید تا مدعی شوید آنچه با وتوی رهبری مواجه شده احتمالاً مصوبه دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی بوده است. آقای موسویان به‌عنوان یک شخصیت اصلاح‌طلب دیگر در این زمینه روند تصویب جنگ با طالبان را تشریح می‌کند: «آن زمان بحث‌های خیلی فشرده‌ای در دبیرخانه شورای امنیت داشتیم. عجیب این بود که اکثر دستگاہ‌ها نظرشان این بود که ارتش ما باید برای انتقام از طالبان وارد خاک افغانستان شده و طالبان را تعقیب کند... موضوع به

شورای عالی امنیت ملی رفت. در آنجا هم اکثریت رای به حمله نظامی دادند. معمولاً داب (روش) آقا حداقل بر اساس تجربه هشت‌ساله‌ای که خودم از نزدیک داشتم، این نبود که مصوبات شورای عالی امنیت ملی را وتو کند. خیلی وقت‌ها هم نظر موافق نداشتند؛ اما اگر نظر اکثریت بود اجازه می‌دادند نظر اکثریت اجرا شود، ضمن اینکه ملاحظه خود را هم می‌نوشتند. این یکی از موارد نادر بود که با حمله نظامی به افغانستان برای جنگ با طالبان مخالفت و مصوبه را وتو کردند» (سیدحسین موسویان، رئیس کمیته سیاست خارجی وقت دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی، روزنامه همشهری، شنبه دوم شهریور ۱۳۹۸، شماره ۷۷۴۲، ص ۱۰). آیا با علم به ترکیب شورای عالی امنیت ملی که اصولاً دولت در آن به‌تنهایی از جایگاه اکثریت برخوردار است و در آن ایام رئیس قوه مقننه (آقای کربی) نیز اصلاح‌طلب بود، می‌توان ادعا کرد که چنین مصوبه‌ای در این کشور با وجود مخالفت اصلاح‌طلبان رای آورده است؟ شما اصرار دارید این‌گونه القا کنید که افرادی خارج از شورا توانسته‌اند چنین تصمیم خطیری را به تصویب برسانند و مصوبه را به‌سرعت آن‌گونه که آقای علی ربیعی روایت می‌کنند، جهت تأیید، نیمه‌شب برای رهبری بفرستند.

جنب آقای امین‌زاده! اگر روایت شما که در مغایرت کامل با روایت سایر اصلاح‌طبان است، کمترین بهره‌ای از حقیقت برده بود، چیزی جز عدم لیاقت رؤسایان را ترسیم نمی‌کردید! دبیرخانه کاملاً در اختیار اصلاح‌طلبان و این طیف در شورای امنیت اکثریت داشته باشد، اما افرادی بیرون از آن چنین تصمیماتی را به تصویب برسانند؟! اگر خاطراتان باشد در منظره کلی گذشته قول دادید در ملاقات حضوری برخی ادله خود را ارائه دهید؛ وعده‌ای که با وجود پیگیری بنده محقق نشد. جهت اطلاع شما، در این فاصله زمانی با برخی از اعضای شورای عالی امنیت ملی آن زمان گفت‌وگو کردم و ناگفته‌های ارزشمندی در ارتباط با فضای حاکم بر این شورا بعد از قتل عام دیپلمات‌های ایرانی در مزارشریف شنیدم که قطعاً تا زمان رفع طبقه‌بندی قابل ارائه نخواهد بود، اما بدون شک تلاش‌هایی در افغانستان و داخل کشور صورت می‌گرفت تا یک فضای احساسی بر شورای عالی امنیت ملی حاکم شود. این فضاسازی هم‌زمان با حاکم‌شدن طالبان بر اکثریت مناطق افغانستان تشدید شد. برخی اعضای وقت شورای عالی امنیت ملی در تحقیق بنده به ییاد می‌آوردند که در ابتدای حرکت طالبان در جلسه ۱۳۷۷/۲/۲۰ دبیرخانه، شما مدعو بودید و موضع غربی اتخاذ کردید: «طالبان یک واقعیت است؛ بنابراین باید با آن مدارا کرد» و به‌تدریج که دامنه تسلط طالبان گسترش یافت، اما زمینه درگیرکردن ایران در افغانستان (توسط ISI و...) فراهم شد، موضع شما نیز تغییر یافت. بدون آنکه بخواهم قضایاتی قطعی کنم، معتقدم باید درباره دام‌هایی که بیش پای جمهوری اسلامی ایران نهاده و با درایت به‌موقع رهبری خنثی شد بدون تعلقات جناحی به بحث نشست و این تجربیات گران‌سنگ را مدون کرد. جفاتی بزرگ به ملتمان خواهد بود اگر برای پنهان‌کردن یک خطای سیاسی، جامعه‌مان را از مسیر رشد دور کنیم؛ البته نباید از این واقعیت غفلت ورزید که شما عضو شورای عالی امنیت ملی نبودید و روزشماری که ارائه می‌دهید نیز عدم اشرافتان را کاملاً به تصویر می‌کشد.

وقتی بدون ذکر مآخذ از روزنگاری مرحوم آقای هاشمی بهره می‌گیرید و مطالب ایشان را عیناً به‌عنوان اطلاعات خودتان عرضه می‌دارید برای اهل نظر و اطلاع این واقعیت مکشوف می‌شود. اما فراموش کرده‌اید که آقای هاشمی در این ایام به‌شدت مغضوب طیف اصلاح‌طلب بود و حتی افراد مرتبط با ایشان حذف می‌شدند. برای نمونه، مرحوم آقای هاشمی‌رفسنجانی نوع برخورد اصلاح‌طلبان با آقای بروجردی را نمی‌پسندند: «آقای [علاءالدین] بروجردی، تلفنی اطلاع داد... به خواست وزیر خارجه و رئیس‌جمهور از سمت نماینده ویژه در امور افغانستان استعفا داده و ناراحت است که این اقدام به معنای مقصربودن او در مسئله افغانستان تفسیر می‌شود...»

ادامه در صفحه ۷

نگاه

ضرورت تداوم فرهنگ‌ها یا عدم آن در گرافیک معاصر-۳



ناصر نصیری
مدرس دانشگاه

● برای روشن‌ترشدن آنچه در مطلب پیشین آمد، درباره تأثیر دوگانه گاهی مفید و گاهی مخرب مصاحره مفاهیم و توانمندی‌های هنرمندان توسط حاکمیت‌های مختلف جوامع، به ذکر چند نمونه بسیار واضح در قرون وسطی اشاره می‌کنیم. قرون وسطی از آن جهت بررسی می‌شود که شباهت‌های بسیاری دارد به آنچه امروزه در خاورمیانه می‌گذرد، با شناخت و مطالعه آن می‌توانیم وقایع را با دید روشن‌تری پی بگیریم و پیش‌بینی‌های نزدیک به یقین‌تری داشته باشیم زیرا یکی از بزرگ‌ترین کانون‌های شکل‌گیری طراحی شیوه‌های نوشتاری که حروف لاتین امروزی بسیار وامدار آن هستند همین دوره بیش از ابداع چاپ است. به خاطر اینکه بعد از ابداع چاپ با تکیه بر تجارت این دوره است که سرعت و کیفیت طراحی و دیزاین همراه با تغییرات بنیادین، دستاوردهای این دوره را حفظ کرده و با خود به عصر مدرنیته می‌آوردند.

آنچه در این دوره تاریخی بسیار مهم اتفاق می‌افتد، زوال امپراتوری روم و شکل‌گرفتن تمدن باشکوه بیزانس است. انحطاط امپراتوری در روم شرقی موجب زوال اغلب شاشغال را فراهم کرد و صاحبان آنها به سرزمین‌های اجدادی بازگشتند. در این دوره انواع و اقسام رسوم، زبان‌های بومی و سنت‌های محلی جان دوباره گرفتند، حتی خرافات تظاهرات آشکارتر از قبل به خود گرفت و به خاطر عدم امنیتی که آرام آرام در جامعه حاکم شد رفت‌وآمد و مرادفات تجاری نیز از رونق افتاد. در این دوره است که جوامع فتودالی بی‌نظم و بی‌قاعده پدید می‌آید، زیرا صاحبان زمین و اشراف بر رعایا و مردم عام مسلط می‌شوند. اما آنچه در اینجا به بحث ما مربوط می‌شود در واقع تأثیر فرهنگ و سنت بربرها بر رومی‌ها و تأثیر متقابل آنها بر بربرهاست. در این دوره صومعه‌های مذهبی مراکز اصلی فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی شدند و محلی برای حفظ نوشته‌های مقدس مسیحی.

به این دلیل کتاب‌آرایی در این دوره نه تنها به قهقرا نرفت بلکه شکل جدی‌تری به خود گرفت از آن جمله‌اند کتاب‌های مذهب، دست‌نوشته مزین به طلا و نقره و لاجوردی که از افغانستان تا آن سوی اروپا مسیر خودش را باز کرده بود، همین‌طور آرایش با تصاویری خلاصه‌شده که به معنی امروزی رفتار و شمایل گرافیکی داشتند. سرگذشت بسیار زیا و جالبی دارد این دوره هزارساله در صنعت کتاب‌آرایی و جلدسازی که گاهی در مؤخره کتاب‌ها نوشته شده است اما از آن جهت که در حوصله بحث ما نیست از آن صرف‌نظر می‌کنیم ولی آنچه در اینجا ذکر آن الزامی است این است که مصورسازی تکرر مقدس، تزیین و صفحه‌آرایی، شکل‌های گرافیکی و طراحی حروف مورد استفاده در این دوره، با ورود به دوره نوزایی با همان رنسانس سرمنشا بسیاری از اتفاق‌های هنر گرافیک شد که ما امروزه حتی با همان واژگان از آنها استفاده می‌کنیم. اما باز آنچه بیش از هر چیزی ما بر آن می‌دارد تا در مورد اتفاق‌های گرافیکی این دوره جست‌وجو کنیم، تلاش مستمر طراحان و صفحه‌آراهای ساکن در صومعه‌های این دوره است که با تلاش بسیار در ایجاد و ساخت شیوه‌های ساده‌تر با خواش بهتر حروف توانستند پیوند بین گذشته و دوره خود را حفظ کرده، سبک کلاسیک را پایه‌گذاری کنند، سبکی که در اواخر قرن ششم میلادی به تکامل و بالندگی کامل خود رسید. ادامه این روند در طراحی حروف، ترکیب‌بندی‌های بسیار عالی و همین‌طور وضع آرام آرام قوانین برای جایگاه انواع مطالب در کتاب‌های مقدس با هنر سلیتی که از جنگ‌های داخلی اروپا تا حدی دور و آسوده مانده بود به شکوفایی بسیار ارزنده‌ای رسید. ولی این تمدن بسیار تأثیرگذار در فرهنگ، خوش‌نویسی طراحی حروف و نوشتار و همین‌طور تصویرسازی نیز در اواخر قرن هفتم میلادی با هجوم مهاجمان شمالی از بین رفت و بزرگ‌ترین کارگاه‌های خوش‌نویسی قرون وسطی در این منطقه توسط وایکینگ‌ها نابود شد.

اما بد نیست بدانیم در این دوره تاریخی در ایران و شرق چه می‌گذرد؟ آیا روابطی بین ایران با بیزانس و همین‌طور با اروپا هست و در آن هست چه تأثیری بر هم می‌گذراند؟ در مطلب بعدی یعنی شماره ۴ درباره فرهنگ، هنر و کتاب و صنایع وابسته به این امور در شرق، خصوصاً ایران به طور مواری با اتفاق‌های اروپا با نمونه‌های تصویری خواهیم پرداخت.